

کلام قدیم، کلام جدید

احمد شفیمی

دکترای فلسفه اسلامی

مقدمه

علوم و معارف بشری در بستر زمان، متحوّل و پویا شده، به سوی تکامل و بالندگی پیش می‌رود. و این سیر تکاملی در دوره‌های متفاوت، با تأثیر پذیری از حوادث و پدیده‌های خاصّی سرعت نیز می‌یابد؛ و گاه این تأثیر گذاری به اندازه‌ای است که موجب تغییرات بنیادی در بسیاری از مفاهیم و اصول علمی و فکری شده و مسائل علمی و فرهنگی جدیدی را جایگزین، مسائل پیشین می‌کند.

علم کلام نیز از جمله علمی است که در گذر این تحولات تکاملی قرار داشته، طیّ قرون متمادی از تحوّل و پویایی ویژه‌ای برخوردار بوده و نوآوری‌های شگرفی در آن صورت گرفته است.

با آغاز عصر رنسانس در اروپا و رشد و گسترش علوم تجربی و اکتشافات گوناگون، پایه بسیاری از علوم، دستخوش اضطراب و تزلزل گردید و نسبت به بسیاری از مسائل کلام مسیحی، تشکیک حاصل شد. اگر چه دستگاه پاپ، مدت‌ها در برابر این امواج مقاومت کرد و با تکفیر بسیاری از دانشمندان آن‌ها را به محاکمه کشید، ولی سرانجام ناگزیر به پذیرش این تحولات بنیان کن شده و در نتیجه، عقاید مذهبی سنتی، سست گردید و در بسیاری از آن‌ها تشکیک به وجود آمد. اما چنین نبود که این تحولات علمی، در بست در و نفی عقاید مذهبی باشد، زیرا با چالش‌های ایجاد شده در دین باوران، متکلمان و

الهیون مسیحی، دغدغه‌هایی جدی در راه دفاع عالمانه از آیین مسیحیت ایجاد کرد، آنان با جرح و تعدیل مسائل دینی همراه با پیشرفت‌های علمی - صنعتی به مسائل دینی و کلامی جدیدی، دست یافتند و در نتیجه، «الهیات جدید مسیحی» شکل گرفت.*
این نوشتار، درصدد آن است تا پاسخ مناسبی به سؤالات زیر بدهد:

- ماهیت کلام قدیم و کلام جدید چیست؟

- وجه تقسیم کلام به قدیم و جدید کدام است؟

- چه رابطه‌ای بین کلام قدیم و کلام جدید وجود دارد؟

- داوری صحیح در این باره چگونه است؟

برای پاسخگویی به سؤالات یاد شده و توضیح و تبیین آن‌ها در آغاز لازم است مطالبی را که به فهم بیشتر و بهتر موضوع مورد بحث کمک می‌کند. بیان گردد.

موضوع علم

عنوان جامع و مشترکی که در هر علمی پیرامون آثار، احکام، خواص و اقسام آن بحث می‌شود، «موضوع» آن علم نامیده می‌شود.

بنابراین، اگر گزاره‌های پراکنده و بی ارتباط، در کنار هم قرار گیرند، هرگز نمی‌توان نام علم را به مجموع آن‌ها اطلاق کرد، و در برابر، ممکن است یک عنوان جامع، موضوع دو یا چند علم قرار گیرد، در این صورت اختلاف آن علوم، گاهی در زمینه غایات است و یا روش‌های تحقیق در آن‌ها؛ چنان که «ماده» از جهت ترکیبات درونی و خواص مربوط به تجزیه و ترکیب عناصر، موضوع علم شیمی، و به لحاظ تغییرات ظاهری و خواص مترتب به آن‌ها، موضوع علم فیزیک قرار می‌گیرد. گاهی نیز به این صورت است که آن عنوان جامع به صورت مطلق موضوع علمی و به صورت مقید، موضوع علمی دیگری قرار می‌گیرد. مثلاً «جسم» به صورت مطلق، موضوع همه علوم طبیعی است، و با قیودی ویژه، موضوع دانش زمین‌شناسی، گیاه‌شناسی و یا حیوان‌شناسی واقع می‌شود. البته

*- برای آگاهی از سیر تحولات علمی در غرب و تأثیر گذاری آن بر حوزه مسائل دینی - مسیحی ر.ک: علم و دین، ایان بار بور، ترجمه بهاء الدین خرّمشاهی.

گاهی غایت یک علم نیز می‌تواند به عنوان محور وحدت بخش مسائل آن علم قرار گیرد.

مسائل علم

کلیه گزاره‌هایی که در یک علم، عهده دار بیان عوارض ذاتی یک موضوع می‌باشند و یا این که پیرامون محور مشخصی به بحث می‌پردازند، به عنوان مسائل آن علم شناخته می‌شوند؛ و در واقع، هدف قریب و انگیزه اولی از تعلیم و تعلم هر علمی، حل این قبیل گزاره‌ها و اثبات محمولات آن‌ها برای موضوع و محور وحدت بخش آن علم است.

مبادی علم

قبل از پرداختن به طرح و حل مسائل هر علم، لازم است یک سلسله شناخت‌های قبلی وجود داشته باشد. چنان که آگاهی به مفهوم و ماهیت موضوع، شناخت وجود موضوع و شناخت اصولی که مسائل آن علم، به وسیله آن‌ها اثبات می‌شود از جمله این موارد می‌باشند. به این نوع شناخت‌ها عنوان «مبادی آن علم» اطلاق می‌گردد. که اگر نظر به واژه‌ها و مفاهیم و تصورات باشد به آن‌ها مبادی تصویری گویند و اگر از نوع گزاره‌ها و احکام باشد، مبادی تصدیقی اطلاق می‌شود. از سوی دیگر این شناخت‌ها ممکن است بدیهی یا نظری باشند. در صورتی که بدیهی باشند، نیازی به تبیین و اثبات ندارند. اما اگر از جمله شناخت‌های نظری باشند، لازم است در علم دیگری اثبات شده، در این علم به عنوان اصول مسلم و پذیرفته شده، مورد استفاده قرار گیرند. در غیر این صورت، نتایج مترتب بر آن‌ها دارای ارزش یقینی نخواهد بود.

گفتنی است چنانچه این مبادی در علم اصلی که اثباتشان در آن صورت گرفته است، مورد خدشه قرار گیرند، به طور یقین در هر دسته از براهین و مباحثی که این اصول به عنوان پایه و اساس آن‌ها قرار گرفته‌اند، تزلزل ایجاد می‌شود. به عنوان مثال، براهینی که در فلسفه بر اساس اصول هیئت بطلمیوسی، اقامه شده پس از فروپاشی و ابطال نظام بطلمیوسی، ارزش خود را از دست می‌دهد و باید به جای آن‌ها براهین جدیدی بر پایه هیئت جدید، اقامه شود؛ هر چند در بعضی موارد نتیجه هر دو نیز یکسان باشد.

تعریف علم

در هر علمی، دو مقام وجود دارد که باید آن‌ها را از یک‌دیگر تفکیک نمود؛ یکی مقام تعقل و «باید» است که به آن مقام (تعریف) می‌گویند و دیگری مقام تحقق و «هست»، که بستر وجودی مسائل آن علم محسوب می‌شود.

هدف از «تعریف» شناخت ذات و ماهیت «معرف» و تمیز دادن آن از امور دیگر است، به همین دلیل، تعریف هر علمی باید به گونه‌ای باشد که مسائل آن علم به آشنایی از مسائل علوم دیگر، بازشناخته شوند.

بنابر این، در تعریف هر علمی می‌بایست یک «باید منطقی» را در نظر گرفت و تعریف را به گونه‌ای ارائه نمود که ضمن در برداشتن تمام مسائل مربوط به آن علم، شامل هیچ یک از مسائلی که مربوط به آن علم نمی‌باشند، نگردد. به عبارت دیگر تعریف باید جامع افراد و مانع اغیار باشد.

علاوه بر این، در تعریف یک علم، باید به صدق مسائل و قضایای مربوط به آن نیز کاملاً توجه داشت تا بتوان از مغالطه‌ای که معمولاً بین «مقام باید» (تعریف) و «مقام هست» (تحقق) صورت می‌گیرد، برکنار ماند.

با توجه به این که «باید» منطقی در هر تعریف مربوط به عنوان جامع و محور وحدت بخش آن علم می‌باشد و جهت شناخت محور وحدت بخش نیز راه‌های گوناگونی وجود دارد، در تعریف علوم، روش‌های متفاوتی می‌تواند مورد نظر باشد که از جمله آن‌ها تعریف به موضوع، تعریف به هدف و غایت، تعریف به مسائل و یا تعریف به روش و اسلوب را می‌توان نام برد.

تعریف، گاهی به موضوع می‌باشد؛ آن گونه که در تعریف فلسفه گفته‌اند: «فلسفه علمی است که در آن از احوال موجود مطلق بحث می‌شود».^(۱) گاهی تعریف به غایت و هدف است؛ چنان که در تعریف فلسفه گفته‌اند: «ان الفلسفة استكمال النفس الانسانية بمعرفة حقائق الموجودات علی ماهی علیها»^(۲) و یا گفته‌اند «صیرورة الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی».^(۳) زمانی نیز تعریف به مسائل است، آن گونه که در تعریف فلسفه

می‌گویند «مجموعه قضایا و مسائلی را که پیرامون موجود بما هو موجود مطرح می‌شوند»^(۴) و زمانی دیگر نیز تعریف به روش و اصولب معرفت است؛ چنان‌که تقسیم علوم به عقلی و نقلی، یک نوع تقسیم بندی به روش است؛ از این رو هرگاه در تعریف فلسفه بگویند «فلسفه اولی، علمی است که از روش قیاس برهانی بهره می‌گیرد»^(۵) تعریف بر اساس روش، ارائه شده است. گاهی نیز امکان دارد تعریف به گونه‌ای ارائه شود که مجموع این موارد را در برداشته باشد، آن‌گونه که در تعریف علم کلام گفته شده «هو علم يتضمن الاحتجاج عن عقائد الايمانية بالادلة العقلية و الرد على المبتدعة المنحرفين في الاعتقادات عن مذاهب السلف و اهل السنة».^(۶)

وظایف علم کلام

با توجه به تعریفی که از یک علم ارائه می‌گردد، توقع و انتظار ما از آن علم، شکل می‌گیرد. به همین سبب با در نظر گرفتن تعاریف گوناگونی که بر اساس موضوع، غایت، مسائل و یا روش، از علم کلام به عمل آمده است، نوع انتظارات ما از آن در سه محور خلاصه می‌گردد که به عنوان وظایف متکلمان و علم کلام نیز شناخته می‌شوند. این سه محور عبارتند از:

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

الف - اثبات عقلانی تعالیم دینی.

ب - تبیین مفاهیم اساسی دین.

ج - دفاع از عقاید دینی در برابر انتقادات و شبهات مخالفان.

بخشی از معارف و تعالیم دینی باید از طریق عقل اثبات شوند و باید بر اثبات آن‌ها برهان آورده شود؛ از قبیل: وجود خداوند و اثبات صفات او و ضرورت نبوت عامه و امامت و معاد و... این معارف را متکلم به صورت «برون دینی» مورد مطالعه و بررسی قرار داده، بر اساس تعالیمی که فراگرفته و راهنمایی‌هایی که در پرتو عقل صورت می‌گیرد، به اثبات آن‌ها می‌پردازد.

بخش دیگری از معارف دینی وجود دارد که نمی‌توان از راه عقلانی به اثبات‌شان پرداخت؛ زیرا دست عقل از حیطة آن‌ها کوتاه است و به ناچار باید در برابر آموزه‌های

وحی سر تسلیم فرود آورد؛ از قبیل: کیفیت معاد و حشر و بعث و وجود شیطان و بهشت و جهنم و... که وظیفه متکلم در برابر این نوع مسائل فقط تبیین و توضیح است و به صورت «درون دینی»، و با توجه به نوع معارف و تعالیمی که از دین آموخته است به تبیین آن‌ها می‌پردازد.

کار سوم متکلم نیز پاسخگویی به شبهات مخالفان و معاندان مذهب و دفاع از حریم شریعت در برابر اندیشه‌های مخالف است.

این سه وظیفه در گذشته نیز برای متکلمان وجود داشته است.

آنان برای انجام این وظایف، نیازمند ابزار و روش‌هایی ویژه هستند که با توجه به عوامل گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و عاطفی و تکامل علوم و تحوّل زبان‌ها و...، ضرورت دارد در هر دوره‌ای از سلاحی جدید و روشی ویژه برای انجام این وظایف، بهره‌گیرند. متکلمان در دفاع عقلی از معارف دینی یا تبیین آن‌ها و پاسخ‌گویی به شبهات مخالفان، گاهی این سلاح‌ها را خودشان ابداع کرده‌اند و گاهی نیز از علوم دیگر، به ویژه فلسفه، وام گرفته‌اند که توضیح آن، مجال دیگری می‌طلبد.

ماهیت علم کلام

در یک تقسیم‌بندی کلی، علوم به دو دسته «تولید کننده» و «مصرف کننده» تقسیم می‌شوند. علوم تولید کننده، علمی هستند که جنبه نظری داشته، سازنده قانون کلی و قضایای حقیقی هستند که علوم دیگر از این قوانین کلی و حقیقی بهره می‌گیرند؛ مانند فلسفه، ریاضی، فیزیک و... علوم مصرف کننده، علمی هستند که تئوری‌ها و قوانین اثبات شده در علوم تولید کننده را به کار برده و مصرف می‌کنند تا با کمک آن‌ها مسائل و قضایای دیگری را اثبات کنند که معمولاً این نوع علوم، آمیزه‌ای از معرفت و مهارت می‌باشند؛ مثل طب و مدیریت و... .

با این وجود، نباید این چنین توهم شود که علوم تولید کننده، راهی به خارج ندارند و گستره علم آن‌ها فقط در حیطه ذهن است، بلکه این نوع علوم هم می‌توانند به خارج از ذهن رفته، از عالم خارج، خبر بگیرند و سپس اخبار و گزارش‌های به دست آمده را کنار

هم قرار داده، قانونی را از آن استنتاج نموده و ارائه کنند؛ که این عمل در علم منطق به «استقرا» معروف است.

بنابر این، ملاک علوم تولید کننده بودن، قانون سازی است؛ خواه این عمل به صورت کامل در حیطة ذهن انجام گیرد و یا این که مقدّماتش از خارج گرفته شده و استنتاج قانون در ذهن صورت پذیرد.

از آن جا که بین علوم، تعاون و همکاری وجود دارد و اصولی را به عنوان اصول موضوعه از یک دیگر وام می گیرند، می توان تمام علوم را به نحوی مصرف کننده نامید؛ اما گاهی در برخی از علوم، میزان مصرف آن قدر بالاست که کاملاً چهره مصرف کننده به خود می گیرد و به کلی در زمره علوم مصرف کننده قرار می گیرد.

اما در مورد علم کلام باید گفت: تا قبل از خواجه نصیر الدین طوسی ۵۹۷-۶۷۲(ق) متکلمان اسلامی می کوشیدند اصول مورد نیاز علم کلام را خودشان تولید کنند و به طور کلی خود را نیازمند فلسفه نمی دانستند چنان که غزالی ۴۵۰-۵۰۵(ق) فلسفه را اساساً جزو علوم نمی دانست،^(۷) ولی از زمان خواجه به بعد کلام اسلامی به ویژه کلام شیعی در دامان فلسفه قرار گرفت، بسیاری از اصول خویش را از فلسفه وام گرفت و در نتیجه، در زمره علوم مصرف کننده در آمد.

اما علم کلام از آن جا که علمی است که تعیین مصداق می کند، از این رو، نمی تواند به روش عقلی محض اکتفا نماید، بلکه ناچار است علاوه بر فلسفه و علوم عقلی از علوم تجربی و حسّی نیز مدد جوید. به عنوان مثال برای اثبات نبوت خاصه برای یک پیامبر، نیازمند استفاده از روش های تجربی و علمی است که به ناچار باید از وقایع تاریخی که دارای مصادیق خارجی بوده اند، بهره جوید؛ یا برای اثبات وجود خداوند از برهان نظم در هستی استفاده می شود. هم چنین یکی از راه هایی که برای اثبات علم پیشین خداوند نسبت به موجودات، پیشنهاد می شود «اتقان» و «احکام» افعال خداوند است. بنابر این، علم کلام، مصرف کننده مبانی و مطالب علوم طبیعی نیز خواهد بود.

با توجه به مصرف کننده بودن علم کلام، به هر میزان که در علوم دیگر تغییر و دگرگونی رخ نماید، علم کلام را نیز متأثر خواهد ساخت. این تأثیر می تواند از نوع تأیید،

تضعیف، ابطال و یا توسعه و توضیح مفاهیم باشد. یعنی دانسته‌های پسین بر دانسته‌های پیشین اثر می‌گذارد که ممکن است آن را تأیید و اثبات کند و یا به تضعیف و ابطال کشاند و یا دایره مفاهیم آن را گسترش داده، یا محدود نماید.

با این بیان در می‌یابیم که، ما، در هر زمانی با توجه به تحوّل و پویایی علوم و تغییر اوضاع و شرایط اجتماعی، با شبهات جدیدی که در زمینه مباحث کلامی روبه‌رو خواهیم بود و برای پاسخگویی به هر یک از آنها نیازمند سلاح ویژه‌ای هستیم. این‌جاست که می‌توان ادعا نمود، علم کلام با توجه به مصرف‌کننده بودنش و تأثیر پذیری از تغییرات در علوم دیگر و مواجه شدنش با شبهات و مسائل جدید و نیازمندی به سلاح جدید برای پاسخگویی به آنها، پیوسته در حال تغییر و تحول بوده و همراه با نوعی «نوگرایی» مواجه می‌باشد. که این نوگرایی به غنا و تکامل بیش از پیش آن می‌انجامد.

اکنون پس از بیان این مباحث باید ببینیم آیا این نوگرایی، ماهیت کلام قدیم را تغییر داده و ماهیت جدیدی را عنوان «کلام جدید» پدید آورده است یا نه؟ و نیز آیا تقسیم به کلام قدیم و جدید اساساً درست هست یا نه؟ و نوع ارتباط کلام قدیم و جدید چگونه است؟ این‌ها مسائلی است که در بحث‌های بعدی به آن می‌پردازیم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مفهوم نوگرایی در کلام

در زمینه نوگرایی در کلام، نظریات گوناگونی مطرح است، ولی در مجموع باید توجه داشت گرچه کلام جدید در ادامه کلام قدیم است و اختلاف جوهری و ذاتی با آن ندارد، اما نوگرایی در کلام، دارای ابعاد مختلفی است. برخی از این ابعاد عبارتند از:

۱- نوگرایی در مبادی: با توجه به این بیان که علم کلام، یک علم مصرف‌کننده است و برخی مبادی خویش را از علوم مختلف، وام می‌گیرد و علوم دیگر نیز همواره در حال تکامل و تغییرند، مبادی علم کلام اعم از مبادی تصویری یا تصدیقی - می‌تواند در معرض تحوّل و دگرگونی باشد. بخشی از مبادی علم کلام از قبیل مبانی «معرفت شناختی» و «هستی‌شناختی» مورد توجه متکلمان بوده که آنها را به صراحت با عنوان

امور عامه بیان کرده‌اند، ولی بخشی دیگر از مبادی مثل مبانی «طبیعت شناختی» و «انسان شناختی» به طور خاص، مورد توجه متکلمان قرار نگرفته‌اند.

از این رو، با رشد و تکامل و دگرگونی بعضی مسائل در فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و علوم طبیعی و... به ناچار آن دسته از مسائل کلامی که مبتنی بر مبادی وام گرفته شده از این علوم می‌باشد، دچار تغییر و دگرگونی خواهد شد. و به دنبال آن، روش علم کلام نیز دستخوش تغییر و دگرگونی و نیز موجب تحوّل و پویایی آن می‌شود.

۲- نوگرایی در روش: علم کلام با توجه به نوع وظایفی که دارد نمی‌تواند از وحدت روش برخوردار باشد؛ زیرا وظیفه اصلی آن تبیین و اثبات معارف دینی برای مخاطبان و پاسخگویی به شبهات مخالفان می‌باشد و بدیهی است که تعیین یک روش خاص، بستگی تام به فرهنگ عمومی و سطح دانش و بینش مخاطبان دارد. اما با توجه به این که نسل‌های مختلف در اعصار متفاوت، دارای فرهنگ‌ها و دانش‌ها و اطلاعات مختلفی هستند وحدت روش در علم کلام نمی‌تواند برای همه نسل‌ها در همه دوران‌ها، کارساز باشد. بنابراین، روش علم کلام باید به پیروی از نوگرایی در فهم مخاطبان و نوشتن شبهات و یا پیدایش شبهات جدید، متحوّل و دگرگون شود و علاوه بر روش عقلی استدلالی و نقلی مفید یقین، از روش‌های دیگر نظیر استدلال مباشر، قیاس و استقرا معلّل نیز سود برد*. از این روست که می‌بینیم متکلمان، در زمانی از روش‌های قیاسی بهره می‌جویند و در روزگاری به احتجاج‌های جدلی، روی می‌آورند و در وقتی دیگر به ادله تجربی و شواهد استقرایی و روش آماری، توجه می‌کنند و گاهی نیز آمیزه‌ای از آن‌ها را مطمح نظر قرار می‌دهند.

۳- نوگرایی در مسائل: با توجه به این که همواره شبهات جدیدی فرا روی متکلمان قرار می‌گیرد و هم چنین معرفت بشری در بستر زمان، متکامل می‌گردد، به تبع آن، مسائل کلامی نیز از بالندگی خاص خود برخوردار می‌شوند. در نتیجه، متکلم ناچار

است آن‌ها را متناسب به اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر خویش طرح و بیان کند، پس به راحتی می‌توان نتیجه‌گرفت مسائل علم کلام نیز در معرض تجدّد و نوگرایی قرار دارند. چنان‌که در گذشته صدق و کذب گزاره‌های دینی مورد بحث قرار می‌گرفت و امروزه فایده آن‌ها مطمح نظر واقع می‌شود و حتّی پاره‌ای مسائل در زمانی به عنوان مسائل کلامی مطرح نمی‌شود و در زمان‌های بعد، دقیقاً به عنوان مسائل کلامی مورد توجه قرار می‌گیرد؛ مانند آن که بحث «خاتمیت در نبوت»، در کتاب‌های کلامی قرن هفتم به عنوان مسأله کلامی طرح نشده، حال آن‌که متکلمان معاصر آن را در زمره مسائل کلامی قرار می‌دهند.

۴- نوگرایی در زبان: زبان، علاوه بر این‌که واسطه ارتباطی بین اذهان است، به دلیل ارتباط محکم بین لفظ و معنا، به عنوان ابزار اندیشه نیز به شمار می‌رود؛ به گونه‌ای که بسیاری از تفکرات و اندیشه‌های انسان از طریق الفاظ و زبان خاص صورت می‌گیرد.^(۸) از این جاست که اگر زبانی دستخوش تحوّل شود، تحوّل اندیشه را به دنبال خواهد داشت. علم کلام با توجه به ماهیت و وظایفش، بر خلاف برخی علوم، از زبان اصطلاحی خاص برخوردار نیست؛ زیرا هدف علم کلام، انتقال معارف دینی به مخاطبان خویش می‌باشد؛ از این رو هر زبانی که انتقال را بهتر و سریع‌تر انجام دهد، زبان علم کلام خواهد بود. با توجه به این‌که مخاطبان، از طریق زبان رایج عصر خویش به راحتی قادر به دریافت معارف می‌باشند، به این دلیل متکلم ناچار است در انتقال معارف از زبان خود مخاطبان بهره‌جوید. از این رو، به موازات تحوّل در زبان‌ها، اندیشه کلامی نیز متحوّل می‌شود؛ چنان‌که تحلیل واژه‌ها و تفاوت فضای مفهومی اصطلاحات در زبان‌های مختلف و شرایط زمانی - مکانی گوناگون این مطلب را آشکار می‌سازد.

فلسفه تحلیل زبانی که در عصر حاضر مورد توجه قرار گرفته است به دنبال خود مسائل کلامی مهمّی را پیش آورده است. برخی فیلسوفان زبانی معتقدند که «معنا داری» در زبان متعلّق به بخش خاصی از گزاره‌هاست و بنابر این نظر، قبل از این‌که وارد نفی و

اثبات گزاره و عقیده دینی بشویم، باید از معنا داشتن آن گزاره‌ها بحث کنیم که این خود، دروازه وسیعی را به روی ما می‌گشاید. آنان معتقدند قبل از این که از صدق و کذب گزاره‌های دینی یا فایده داشتن و نداشتن آن آگاه شویم باید از معنا دار بودن گزاره‌های دینی بحث کنیم. این جاست که متکلم با به پای پیش آمدن مسائل تازه در فلسفه، معرفت‌شناسی، علوم تجربی و جامع‌شناسی، نیازمند روی آوری به بحث‌های جدیدی می‌شود تا بتواند عقاید دینی را اثبات نماید.

۵- نوگرایی در هویت: با توجه به این که علوم دائماً در سیر تکاملی هستند و اساساً معارف بشری روز به روز در زایش بوده، به سوی بالندگی پیش می‌روند، علم کلام نیز از این قاعده مستثنا نیست. از این رو است که گفته می‌شود: علم کلام از ماهیتی دفعی الحصول برخوردار نیست، بلکه مسائل کلامی به صورت روشمند، طبق مبادی خاصی، به تدریج ظهور می‌یابند و بالنده می‌گردند. بنابر این، علم کلام از یک هویت تدریجی الحصول برخوردار است.

با توجه به این هویت است که علم کلام همواره نسبت به زمان قبل از خویش جدید است و نسبت به زمان بعد از خویش قدیم خواهد بود. بدیهی است این شأنیت در باره تمامی معارف بشری، صادق است؛ اگر چه در مورد علم کلام از حساسیت ویژه‌ای برخوردار می‌باشد.

داوری

با توجه به آن‌چه تاکنون بیان شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که نوگرایی در علم کلام به آن معنا نیست که ذات و ماهیت علم کلام، دگرگون شود و علم جدیدی با موضوع، غایت و روش جدیدی ایجاد گردد؛ بلکه آنچه به عنوان کلام جدید از آن یاد می‌شود، در راستای کلام قدیم بوده، اختلاف جوهری با آن ندارد و مجموع آن‌ها یک علم را تشکیل می‌دهد. از طرفی باید توجه داشت که علم کلام از موضوع واحد که مورد اتفاق همه

متکلمان باشد، برخوردار نیست - همان گونه که از وحدت روش نیز بی بهره است و از این رو تعریفی که از آن ارائه می‌گردد ناظر به غایت بوده و غایت، محور وحدت بخش او قرار می‌گیرد.

راز موفقیت هر متکلمی در عصر خویش برای متکفل شدن رسالت کلامی، این است که آگاهی لازم به مبانی دینی و عقلی پیدا نموده، شبهات جدید را شناسایی نماید و با انتخاب مناسبترین روش، با آسانترین زبان، مشعلدار هدایت و آگاهی نسل زمان خویش باشد. از این رو، می‌توان گفت کلام جدید چیزی جز این نیست که یا شبهات و مسائل جدید فرا روی فکر دینی قرار می‌گیرد و یا این که روش‌های جدید برای اثبات مسائل به کار گرفته می‌شود و یا این که تبیین و توضیح مسائل با زبان خاصی صورت می‌گیرد که مخاطبان با آن مانوس می‌باشند و یا این که مبادی جدیدی برای علم کلام پدیدار می‌گردد و در نتیجه بعضی از مسائل کلامی که مبتنی بر آن مبادی هستند دستخوش تغییر واقع می‌شوند، و سرانجام این که شاید متکلمی در مقام داوری بین نظریات گذشته بر آید و در موضوع تأیید و اثبات یک نظریه و تضعیف و ابطال نظریه دیگر قرار گیرد و یا این که به طور کلی همه نظریات مربوط به یک مسأله را تضعیف نموده و خود به یک نظریه جدیدی دست یابد.

طبق این مبنا - همان طور که گفته شد - علم کلام همواره نسبت به گذشته، جدید و نسبت به آینده، قدیم خواهد بود؛ اما گاهی مجموع این مسائل در زمان‌های خاصی به شدت بروز نموده، مورد توجه واقع می‌شوند که در آن صورت، تفکر پویا و تحوّل گسترده، در علم کلام، قوت می‌یابد. چنان که در قرون اولیه اسلام، تحولات سیاسی اجتماعی باعث بسط و گسترش روز افزون علم کلام گردید.^(۹) و کلاس ترجمه کتب فلسفی یونانی و ورود آن‌ها به حوزه کلام اسلامی، گسترش شیگرفی در کلام را به دنبال داشت^(۱۰) و در دوران معاصر نیز به دنبال ظهور دانش‌های تجربی و بالندگی خیره‌کننده آن‌ها مسائل جدید دیگری را به دنبال داشته و خواهد داشت.

متکلم امروزی با مخالفانی مواجه است که نه تنها زبان و روش کاملاً جدیدی دارند، بلکه انتقادهای و شبهات آنها نیز از مبانی معرفتی و فلسفی جدید، نشأت گرفته است؛ به گونه‌ای که بدون آشنایی با آن مبانی نمی‌توان در مقام دفاع از تعالیم دینی برآمد. از طرف دیگر، جوامعی که امروزه مخاطب متکلم هستند از زبان و اندیشه تازه‌ای برخوردارند؛ به گونه‌ای که بسیاری از الفاظ و مفاهیم، صورت جدیدی به خود گرفته و متکلم را ناچار می‌سازد که با این زبان و اندیشه نو مانوس و هم‌دل گردد و سپس مسائل و مفاهیم جدیدی طرح کند و روشی نو، اتخاذ نماید. بنابر این، کلام جدید، جز «دفاع علمی و موفق از تعالیم دینی در عصر کنونی و دعوت جهان معاصر به اندیشه دینی» چیز دیگری نخواهد بود.



پی نوشت‌ها:

- ۱-بداية الحكمة، علامه طباطبایی، مقدمه.
- ۲-الاسفار العقلية الاربعه، ملاصدرا، ج ۱، ص ۲۰.
- ۳-شرح منظومه حکمت، ملاهادی سبزواری، ص ۱۶.
- ۴-نهاية الحكمة، علامه طباطبایی، ص ۵.
- ۵-جهت آشنایی ر.ک:مدخل و درآمد علم کلام، علی ربانی گلپایگانی، فصل سوم.
- ۶-مقدمه ابن خلدون، طبع بیروت، دارالقلم، ص ۴۵۸.
- ۷-احیاء العلوم، امام محمد غزالی، ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی، ج ۱، ص ۶۴.
- ۸-شرح اشارات، خواجه نصیر الدین طوسی، ج ۱، ص ۲۲.
- ۹-مدخل و درآمد علم کلام، ص ۱۶۲.
- ۱۰-فلسفه در ایران، رضا داوری، مقاله پیدایش و بسط کلام؛ فلسفه کلام؛ ولسن، ترجمه احمد آرام، ص ۳۳.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی